

تفکر نقادانه؛ تحلیل و نقد تعریف‌ها

سید محمدعلی حجتی*، محمد مهدی خسروانی^۲

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۲/۰۹/۲۵ - تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۳/۰۲/۱۷)

چکیده

سنجشگرانه‌اندیشی (تفکر نقادانه)، عنوان شیوه‌ای از اندیشیدن، و نیز دانشی است که محصول دغدغه‌های دیوئی در زمینه فلسفه آموزش و پرورش است؛ دانشی که، به ادعای برخی در مسیر تبدیل شدن به یک «رشته» است. با این حال، دیدگاه‌های صاحب‌نظران درباره چستی سنجشگرانه‌اندیشی متفاوت است. در این مقاله، با تحلیل و نقد دیدگاه‌های برخی از صاحب‌نظران شناخته‌شده‌تر سنجشگرانه‌اندیشی نشان داده‌ایم که آن‌ها عموماً این انگاشته را می‌پذیرند که سنجشگرانه‌اندیشی به عنوان یک دانش «عام» امکان‌پذیر است. در پایان، با قول به این‌که رویکرد کسانی که در تعریف سنجشگرانه‌اندیشی بر فرآیند تمرکز می‌کنند پذیرفتنی‌تر است و نیز اینکه تفاوت دیدگاه‌ها غالباً از جنس «تضاد» نیست، نتیجه گرفته‌ایم که دیدگاه ریچارد پل جامع‌ترین دیدگاه است. نتیجه ضمنی (اما شاید مهم‌تر) مقاله این است که سنجشگرانه‌اندیشی صرفاً مقوله‌ای آموزش‌شناختی نیست و بررسی چستی آن نیازمند تحقیق فلسفی است.

کلید واژه‌ها: آموزش‌شناسی، تفکر خلاقانه، تفکر نقادانه، جان دیوئی،

سنجشگرانه‌اندیشی، فلسفه آموزش و پرورش، منطق.

*. دانشیار گروه فلسفه دانشگاه تربیت مدرس: hojatima@modares.ac.ir

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه گرایش منطق دانشگاه تربیت مدرس.

۱. در آمد

«در سال‌های اخیر، در محافل مربوط به آموزش و پرورش، «سنجشگرانه‌اندیشی» (تفکر نقادانه)^۱ تا حد زیادی به یک «مُدواژه»^۲ تبدیل شده است.» این نخستین جمله کتاب در آمدی بر سنجشگرانه/اندیشی [6] است که الک فیشر در سال ۲۰۰۱ منتشر کرده است. فیشر، پس از اشاره به خطر تبدیل شدن «سنجشگرانه‌اندیشی» به مُدواژه، با بیان تحولاتی که «انگاره سنجشگرانه‌اندیشی»^۳ در صد سال اخیر پشت سر گذاشته می‌کوشد خواننده کتابش را با برخی بحث‌های نظری درباره سنجشگرانه‌اندیشی آشنا کند. بخشی از هدفی که در این مقاله دنبال می‌کنیم، مشابه هدف الک فیشر در مقدمه کتابش (اما در مقیاس وسیع‌تر) است. به عبارت دیگر، سعی می‌کنیم، با این پیش‌فرض که سنجشگرانه‌اندیشی تعریفی یکسان که مورد توافق همه صاحب‌نظران باشد ندارد و میان تعریف‌های گوناگون نقطه‌های اشتراک و اختلاف وجود دارد، با بیان، تحلیل، و نقد برخی از تعریف‌های سنجشگرانه‌اندیشی که تاکنون عرضه شده‌اند تصویری از رویکردهای گوناگون به این موضوع، و مهم‌ترین نقطه‌های اشتراک و اختلاف آنها، به دست دهیم.^۴ در پایان، داوری خودمان را درباره برخی از اختلاف نظرها بیان خواهیم کرد.

۲. نخستین تعریف؛ اندیشیدن بازتابی

نخستین تعریف از سنجشگرانه‌اندیشی تعریفی است که جان دیوئی عرضه کرده است. دیوئی مفهومی تحت عنوان «اندیشیدن بازتابی»^۵ مطرح می‌کند که، از دید صاحب‌نظران، بسیار به سنجشگرانه‌اندیشی نزدیک است و، بالاتر از این، آغازگر و پایه‌گذار چیزی است

۱. Critical thinking

۲. Buzz word

مقصود از «مُدواژه»، واژه یا عبارتی است که به حوزه‌ای از معرفت مربوط می‌شود اما در بیرون از آن حوزه معرفت و فضای عمومی نیز رواج پیدا کرده است؛ ولی معمولاً با دقت به کار نمی‌رود.

۳. The Idea of critical thinking

۴. در زمینه بررسی، تحلیل، و نقد تعریف‌ها یکسان عمل نکرده‌ام؛ برخی از تعریف‌ها را صرفاً تحلیل کرده‌ام، برخی دیگر را علاوه بر تحلیل نقد کرده‌ام، و برخی از آنها را صرفاً بیان کرده‌ام.

۵. Reflective thinking

که امروزه سنت سنجشگرانه‌اندیشی نامیده می‌شود. وی «اندیشیدن بازتابی»^۱ را چنین تعریف می‌کند:

بررسی فعالانه، مُجدّانه^۲، و دقیق یک باور یا شکل مفروضی از معرفت، با توجه به مبانی‌ای که پشتوانه آن هستند و نتایجی که در پی دارد.

[3, p. 10]

نخستین ویژگی که دیوئی برای «اندیشیدن بازتابی» برمی‌شمارد «فعالانه» بودن آن است. در اندیشیدن بازتابی، شخص اندیشنده صرفاً پذیرنده و دریافت‌کننده داده‌ها نیست، بلکه درباره آن‌ها کاری انجام می‌دهد. این کار می‌تواند تلاش برای فهم واضح‌تر داده‌ها، تشخیص استدلال در آن‌ها، تردیدافکنی در آن‌ها، تعلیق احکامی که در داده‌ها نهفته است و... باشد. دومین ویژگی که دیوئی برای «اندیشیدن بازتابی» برمی‌شمارد «مجدانه» بودن آن است. مؤلفه «مجدانه بودن» بسیار نزدیک است به فضیلتی به نام «پشتکار فکری»^۳ که در نظریه کسی مثل ریچارد پل بر آن تأکید می‌شود.^۴

۳. مهم‌ترین نکته‌های مربوط به سنجشگرانه‌اندیشی نزد دیوئی

به نظر نگارندگان، دو نکته در دیدگاه دیوئی از اهمیت اساسی برخوردارند. نکته نخست عنوان «اندیشیدن بازتابی» است که نشان‌دهنده ربط و نسبت سنجشگرانه‌اندیشی با فراشناخت (اندیشیدن درباره اندیشیدن) است. این عنصر (یعنی عنصر «اندیشیدن درباره اندیشیدن») عنصری است که، چنان‌که در ادامه خواهیم دید، تقریباً در همه دیدگاه‌ها درباره سنجشگرانه‌اندیشی وجود دارد.

نکته دوم اشاره دیوئی به این مطلب است که در «اندیشیدن بازتابی» یک «باور یا شکل مفروضی از معرفت» با توجه به «مبانی‌ای که پشتوانه آن هستند» و «نتایجی که در

۱. صفت «بازتابی» به این مطلب اشاره دارد که سنجشگرانه‌اندیشی یا «اندیشیدن بازتابی» ناظر به خود اندیشیدن هستند. در بخش مربوط به ریچارد پل توضیح بیشتری خواهد آمد.

۲. persistent

۳. Intellectual perseverance

۴. در برخی نظریه‌های سنجشگرانه‌اندیشی «فضیلت‌های» فکری نقش اساسی و حتی محوری دارند. تفکر سنجشگرانه را آن نوع از تفکر می‌دانند که در آن، شخص اندیشنده، دارای پارهای فضیلت‌هاست.

پی دارد» بررسی می‌شود. اهمیت این بخش از تعریف دیوئی در اشاره او به یکی از ارکان سنجشگرانه‌اندیشی است: اصالت استدلال. با توجه به این که بحث سنجشگرانه‌اندیشی اساساً در بافت تفکر شناختی مطرح می‌شود، و در بافت تفکر شناختی «استدلال» محور فعالیت فرد اندیشنده است، می‌توان گفت که در این بافت آنچه نقد می‌شود «استدلال» است. بنابراین، «استدلال» مفهوم بنیادین سنجشگرانه‌اندیشی است و این عنصر (محوریت استدلال) عنصری است که تقریباً در تمام تعریف‌هایی که از سنجشگرانه‌اندیشی شده حاضر است. نگاهی به کتاب‌های موجود در زمینه سنجشگرانه‌اندیشی نیز نشان می‌دهد که استدلال محوری‌ترین موضوع (یا، دست‌کم، یکی از محوری‌ترین موضوع‌ها) است که در سنجشگرانه‌اندیشی مورد توجه قرار می‌گیرد.

۴. نقد دیدگاه دیوئی

دیوئی بحث اندیشیدن بازتابی را در کتاب چگونه می‌اندیشیم مطرح می‌کند و هدف او از طرح این بحث کاربست اندیشه‌های منطقی‌اش در زمینه آموزش و پرورش است. به عقیده او آموزش و پرورش باید اشخاص را برای «بهتر اندیشیدن» آماده کند. در ادامه سنت سنجشگرانه‌اندیشی نیز، بسیاری از صاحب‌نظران، به طور تصریحی یا تلویحی، هدف سنجشگرانه‌اندیشی را سوق دادن افراد به «اندیشیدن بهتر» می‌دانند.

حال، اگر به این نکته توجه کنیم که اندیشیدن یک فرآیند است، می‌توانیم نتیجه بگیریم که هر گونه «ارتقای اندیشیدن» باید شامل ارتقای این فرایند بشود. به عبارت دیگر، سنجشگرانه‌اندیشی باید بیش از هر چیز به «فرآیند» اندیشیدن بپردازد. اما وقتی به تعریف دیوئی نگاه می‌کنیم می‌بینیم که عمدتاً بر «فرآورده»ی اندیشیدن تمرکز کرده است. می‌نویسد اندیشیدن بازتابی عبارت است از «بررسی فعالانه، مُجدّانه، و دقیق یک باور یا شکل مفروضی از معرفت، با توجه به مبانی‌ای که پشتوانه آن هستند و نتایجی که در پی دارد». در این تعریف، تأکید بر «باور» و «شکل مفروضی از معرفت» است و هر دوی این عناصر از فرآورده‌های اندیشیدن محسوب می‌شوند نه از فرآیندهای آن. بنابراین، تعریفی که دیوئی عرضه کرده است نمی‌تواند برآورنده هدفی باشد که او برای خودش ترسیم کرده است.

۵. گلیزر؛ مفهومی گسترده از سنجشگرانه‌اندیشی

سی‌ودو سال پس از آنکه دیوئی «اندیشیدن بازتابی» را تعریف کرد، ادوارد گلیزر، در

کتابش با عنوان *آزمایشی در زمینه شکل‌گیری سنجشگرانه‌اندیشی* [8]، ظاهراً برای نخستین بار، «سنجشگرانه‌اندیشی» را با همین عنوان تعریف کرد:

توانایی اندیشیدن سنجشگرانه، آن گونه که در این کتاب فهمیده شده است، شامل سه چیز می‌شود: (۱) این نگرش که آماده باشیم مسائل و موضوعاتی را که در دامنه تجربه ما قرار می‌گیرند به نحو جدی و عمیق بررسی کنیم؛ (۲) به روش‌های استدلال و تحقیق منطقی شناخت داشته باشیم؛ و (۳) در به کار بستن آن روش‌ها مهارت داشته باشیم.

در تعریف گلیرز، به هر سه مؤلفه‌ای که در سال‌های بعد مورد توجه صاحب‌نظران سنجشگرانه‌اندیشی بوده است اشاره شده است: نگرش، دانش (شناخت)، و مهارت.

۶. معرفی سنجشگرانه‌اندیش به جای سنجشگرانه‌اندیشی

برخی از صاحب‌نظران برای پاسخ به این پرسش که «سنجشگرانه‌اندیشی چیست؟» راه دیگری در پیش می‌گیرند. آن‌ها ترجیح می‌دهند به این پرسش پاسخ دهند که «سنجشگرانه‌اندیش بودن به چیست؟» یکی از نخستین کسانی که این کار را انجام داده بروکفیلد است (که بر «فعالیت‌ها»یی که فرد سنجشگرانه‌اندیش باید انجام دهد تأکید کرده) و پس از او سیگل این کار را به نحو شسته‌ورفته‌تری انجام داده است. هر دو سیگل تصور خودش از سنجشگرانه‌اندیشی را در قالب ویژگی‌های فرد سنجشگرانه‌اندیش بیان می‌کند. وی این ویژگی‌ها را در دو حیطه می‌گنجاند: حیطه مهارت‌ها و حیطه ملکه‌ها (آمادگی‌ها). حیطه مهارت‌ها شامل «مؤلفه ارزیابی دلیل» می‌شود و حیطه ملکه‌ها شامل «مؤلفه نگرش سنجشگرانه». در خصوص «مؤلفه ارزیابی دلیل» می‌گوید:

شخص سنجشگرانه‌اندیش باید بتواند دلیل‌ها و قابلیت آن‌ها برای توجیه باورها، ادعاها، و اعمال را به درستی ارزیابی کند. بنابراین، فرد سنجشگرانه‌اندیش باید از اصول حاکم بر ارزیابی دلیل (هم اصولی که مختص یک موضوع خاص هستند و هم اصولی که ربطی به موضوع ندارند (اصول منطقی)) فهم خوبی داشته باشد و بتواند از فهم خودش بهره بگیرد. [۱۳، ۳۸]

و در خصوص «مؤلفه نگرش سنجشگرانه» می‌گوید:

کسی که نگرش سنجشگرانه دارد، علاوه بر داشتن پاره‌ای مهارت‌ها، منش خاصی هم دارد: منشی که در پی دلیل است و در پی آن است که داوری و عمل را بر دلیل استوار سازد؛ منشی که بخشی‌نگری و داوری دلخواهی را رد می‌کند؛ منشی که به ارزشگذاری عینی شواهد ربطدار متعهد است و برای جنبه‌هایی از سنجشگرانه‌اندیشی همچون صداقت فکری، ادای حق شواهد، ملاحظه همدلانه و بی‌طرفانه علایق و منافع، عینیت، و بی‌طرفی ارزش قائل است. [13, p. 39]

سیگل نیز، همانند بروکفیلد، تصور خودش از سنجشگرانه‌اندیشی را بر خصوصیات فرد سنجشگرانه‌اندیش استوار می‌کند، اما چنانکه می‌بینیم، سیگل مؤلفه «منش فرد سنجشگرانه‌اندیش» را وارد می‌کند.

۷. نقد دیدگاه سیگل

نخستین نقدی که می‌توان به دیدگاه سیگل وارد کرد این است که به راحتی نمی‌توان پرسش «سنجشگرانه‌اندیشی چیست؟» را با پرسش «سنجشگرانه‌اندیشی چیست؟» یکسان گرفت. آنچه در پرسش نخست پرسیده می‌شود ویژگی‌های یک «نوع» یا یک «شیوه» از اندیشیدن است و آنچه در پرسش دوم پرسیده می‌شود ویژگی‌های یک فرد است. حداقل مشکلی که یکسان گرفتن این دو پرسش ایجاد می‌کند این است که پرسش از سنجشگرانه بودن «یک فعل اندیشیدن» را به پرسش از سنجشگرانه‌اندیش بودن یا نبودن «فرد» گره می‌زند و این امر، خود، مشکلاتی ایجاد می‌کند؛ از جمله این‌که، بسیاری از «اندیشیدن»‌های سنجشگرانه را، صرفاً به این دلیل که «اندیشنده»‌اش سنجشگر دانسته نمی‌شود، غیرسنجشگرانه اعلام می‌کند، و برعکس. اما، به خوبی می‌دانیم که هیچ کس در اندیشیدنش یکدست و یکنواخت عمل نمی‌کند.

نقد دومی که می‌توان به دیدگاه مزبور وارد کرد این است که داوری درباره سنجشگرانه بودن اندیشیدن را موقوف می‌کند به داوری درباره رسوخ یا عدم رسوخ ملکه یا ملکه‌هایی در فرد اندیشنده. این امر، دست‌کم در مقایسه با زمانی که ما داوری درباره سنجشگرانه بودن اندیشیدن را بر اساس وجود یا نبود پاره‌ای مهارت‌ها یا قابلیت‌ها انجام می‌دهیم، از عینیت داوری ما می‌کاهد. مسلماً داوری درباره اینکه فرد در یک گفتار یا نوشتار تا چه حد قواعد استنتاج را رعایت کرده یا تا چه حد مرتکب

مغالطه‌های غیرصوری شده یا تا چه حد در ایضاح مقصودش موفق بوده عینی‌تر از داوری دربارهٔ رسوخ یا عدم رسوخ یک ملکه در اوست.

۸. ریچارد پُل؛ فراگیرترین تعریف

ریچارد پُل را شاید بتوان مشهورترین چهره در میان پیشگامان «جنش سنجشگرانه‌اندیشی» در حال حاضر دانست. وی کتاب‌ها و مقالات فراوانی در زمینهٔ سنجشگرانه‌اندیشی و ارتباط آن با موضوعات دیگر تألیف کرده است و شاید بتوان وی را پرتألیف‌ترین نویسنده (یا، دست‌کم، یکی از پرتألیف‌ترین نویسندگان) در این حوزه دانست. پُل سنجشگرانه‌اندیشی را به شیوه‌های گوناگون تعریف کرده است. البته، در جایی، سعی کرده این گوناگونی تعریف‌ها را به نحوی توجیه کند:

سنجشگرانه‌اندیشی را به شیوه‌های گوناگون می‌توان تعریف کرد و این تعریف‌های گوناگون با یکدیگر سازگارند؛ بنابراین، نباید بر یک تعریف واحد بیش از اندازه تأکید و اصرار کنیم. تعریف‌ها، در بهترین حالت، داربست‌هایی برای ذهن هستند.^۱

پس از بیان این توضیح، «داربست»ی را که در ذهن خودش هست چنین بیان می‌کند:

سنجشگرانه‌اندیشی اندیشیدن شخص دربارهٔ اندیشیدن خودش است با این هدف که اندیشیدن خودش را ارتقا بخشد.^۲

و ادامه می‌دهد:

دو مطلب در این میان مهم هستند: اولاً سنجشگرانه‌اندیشی فقط اندیشیدن نیست، بلکه اندیشیدنی است که با خود-ارتقابخشی همراه است. ثانیاً این خود - ارتقابخشی در نتیجهٔ یک مهارت به وجود می‌آید: مهارت در به کار بردن سنجه‌هایی که شخص از طریق آن‌ها اندیشیدن را ارزیابی می‌کند. به بیان کوتاه، سنجشگرانه‌اندیشی خود - ارتقابخشی

۱. Richard Paul, interview with *Think* magazine (April 92). به نقل از سایت

www.criticalthinking.org. در سایت به صفحهٔ مصاحبه در مجله اشاره نشده است.

۲. *Ibid*

(در اندیشیدن) از طریق سنجه‌هاست (سنجه‌هایی که اندیشیدن را ارزیابی می‌کنند).^۱

تعریف دیگری که بیشتر از تعریف قبلی از پُل نقل می‌شود و شاید بتوان آن را تعریف رسمی تر پُل از سنجشگرانه‌اندیشی دانست:

سنجشگرانه‌اندیشی آن طرز اندیشیدن درباره هر موضوع، محتوا، یا مسئله است که در آن فرد اندیشنده با زمامداری ماهرانه ساختارهایی که جزء ذاتی اندیشیدن هستند و وضع کردن سنجه‌های فکری^۲ برای آن‌ها کیفیت اندیشیدن خودش را ارتقا می‌دهد. [6, p. 5]

۹. تحلیل و بررسی تعریف پُل

نخستین نکته مهم در تعریف پُل این است که وی سنجشگرانه‌اندیشی را یک «طرز» اندیشیدن^۳ می‌داند نه یک «نوع» اندیشیدن و این با تعریفی که دیوئی عرضه کرده بود تفاوت دارد. دیوئی اندیشیدن بازتابی را بررسی فعالانه، مجدانه، و دقیق «یک باور یا شکل مفروضی از معرفت» با توجه به «مبانی پشتوانه آن» و «نتایجی که در بر دارد» می‌دانست. با دقت در این تعریف در می‌یابیم که «اندیشیدن بازتابی» دیوئی یک «نوع» تفکر است: تفکر در مقام ارزیابی یا تفکر در مقام نقد. (انواع دیگر تفکر می‌توانند تفکر در مقام ابداع یا گفتگو یا... باشند). روشن است که وقتی سنجشگرانه‌اندیشی (تفکر نقادانه) یا اندیشیدن بازتابی را یک «نوع» تفکر بدانیم، عنوان «سنجشگرانه‌اندیشی» (اندیشیدن سنجشگرانه) یا «اندیشیدن بازتابی» به خودی خود هیچ بار مثبتی ندارد. این نوع تفکر می‌تواند خوب یا بد باشد؛ همان طور که تفکر در مقام ابداع می‌تواند خوب یا بد باشد.

اما پُل سنجشگرانه‌اندیشی را یک «طرز» اندیشیدن می‌داند؛ یک طرز اندیشیدن خوب. جدا از واژه‌ای که وی در این جا به کار می‌برد (طرز اندیشیدن)، رجوع به نوشته‌های دیگر وی نیز نشان می‌دهد که وی اندیشیدن سنجشگرانه را یک شیوه یا طرز خوب اندیشیدن می‌داند و آن را در مقابل اندیشیدن غیرسنجشگرانه (طرز بد اندیشیدن) قرار می‌دهد. در همان تعریف نخست که در بالا به آن اشاره کردیم می‌گوید «سنجشگرانه‌اندیشی فقط اندیشیدن نیست، بلکه اندیشیدن است که با خود-ارتقابخشی

۱. *Ibid*

۲. Intellectual standards

۳. mode of thinking

همراه است» و روشن است که «اندیشیدنی که با خود-ارتقابخشی همراه است» بهتر از اندیشیدنی است که با خود-ارتقابخشی همراه نیست.

اهمیت این مطلب در این است که به تعریف پُل ماهیت ویژه‌ای می‌دهد. در نگاه وی، سنجشگرانه‌اندیشی صرفاً «تفکر در مقام سنجشگری» نیست؛ عنوان «سنجشگرانه‌اندیشی» صرفاً زمانی اطلاق نمی‌شود که می‌خواهیم فرآوردۀ اندیشیدن، «باور یا شکل مفروضی از معرفت»، را ارزیابی کنیم. حتی زمانی که فرآیند اندیشیدن را ارزیابی می‌کنیم هم اطلاق نمی‌شود؛ در این صورت، همچنان یک «نوع» از اندیشیدن می‌شد. سنجشگرانه‌اندیشی یک طرز اندیشیدن است که با «اندیشیدن درباره‌ اندیشیدن» همراه است. این طرز اندیشیدن بر طرز غیرسنجشگرانه برتری دارد. چرا؟ به همان دلیل که هر کار دیگری وقتی با «اندیشیدن به قصد ارتقابخشی به آن کار» همراه هست برتری دارد بر همان کار هنگامی که با «اندیشیدن به قصد ارتقابخشی به آن کار» همراه نیست. به این ترتیب، سنجشگرانه‌اندیشی، از دیدگاه پُل، مساوی می‌شود با «اندیشیدن صحیح»؛ و همه‌ آنچه می‌تواند به ما کمک کند تا بهتر بیندیشیم ذیل سنجشگرانه‌اندیشی قرار می‌گیرد. در اینجا، کسی همچون مک‌پک اعتراض می‌کند که چنین دانشی وجود ندارد: دانشی وجود ندارد که شامل اصول یا مهارت‌های اندیشیدن در همه‌ حوزه‌ها بشود و برای درست اندیشیدن در هر حوزه‌ای باید شرایط خاص درست اندیشیدن در آن حوزه تحقق پیدا کند، اما پاسخ کسانی همچون ریچارد پُل این است که، علاوه بر آن شرایط خاص، شرایط عامی هم وجود دارند که سنجشگرانه‌اندیشی به آن‌ها می‌پردازد.

در نگاه نخست، به نظر می‌رسد که عنصر «اندیشیدن درباره‌ اندیشیدن» که در تعریف ریچارد پُل وجود دارد مورد توافق همه‌ صاحب‌نظران این حوزه است. فیشر درباره‌ تعریف پُل می‌نویسد:

...تعریف جالبی به نظر می‌رسد، زیرا بر وجهی از سنجشگرانه‌اندیشی انگشت می‌گذارد که ظاهراً معلمان و محققان این حوزه تا حد زیادی بر آن توافق دارند؛ اینکه تنها راه واقع‌بینانه برای به وجود آوردن توانایی سنجشگرانه‌اندیشی در شخص «اندیشیدن درباره‌ اندیشیدن» است (که غالباً «فراشناخت» نامیده می‌شود)، و اینکه شخص آگاهانه در پی آن باشد که، از طریق مراجعه به نوعی مدل خوب اندیشیدن در آن حیطه، سنجشگرانه‌اندیشی را در خودش ارتقا دهد. [6, p. 5]

اما باید توجه داشت که اگر تعریف سنجشگرانه‌اندیشی به «اندیشیدن درباره‌ اندیشیدن» به این منجر شود که سنجشگرانه معادل با «اندیشیدن صحیح» شود، همه «معلمان و محققان این حوزه» با آن موافق نیستند. بسیاری از آنان خواهند گفت که تنها به یک معنا با این تعریف موافق‌اند؛ به این معنا که «اندیشیدن درباره‌ اندیشیدن» همانا سنجشگری «اندیشیدن» و فرآورده‌های آن، اندیشه‌ها، است. اما، با توضیحی که در ادامه خواهد آمد، معلوم می‌شود که اشاره پُل به «خود ارتقابخشی» مرزی میان او و کسانی همچون دیوئی یا انیس ترسیم می‌کند.

تردیدی نیست که از دید همه کسانی که درباره‌ سنجشگرانه‌اندیشی نظرپردازی می‌کنند «تنها راه واقع‌بینانه برای به وجود آوردن توانایی سنجشگرانه‌اندیشی در شخص «اندیشیدن درباره‌ اندیشیدن» است» اما همه صاحب‌نظران این حوزه در تصورشان از سنجشگرانه‌اندیشی با پُل موافق نیستند. پل می‌گوید سنجشگرانه‌اندیشی اندیشیدنی است که با «خود» ارتقابخشی همراه است. دقت کنیم که «خود» در این جا به همان اندیشیدنی اشاره می‌کند که قرار است سنجشگرانه باشد، نه اندیشیدنی دیگر که قرار است موضوع سنجشگرانه‌اندیشی باشد و با سنجشگرانه‌اندیشی ارتقا پیدا کند. به عبارت دیگر، چنان‌که گفتیم اندیشیدنی است که با «اندیشیدن درباره‌ اندیشیدن» همراه است. اما برخی از صاحب‌نظران این حوزه تصورشان به تصور دیوئی نزدیک‌تر است؛ سنجشگرانه‌اندیشی را اندیشیدن درباره‌ یک فرآورده فکری یا، حداکثر، «اندیشیدن درباره‌ [فرآیند] اندیشیدن» می‌دانند. بنابراین، برخلاف فیشر، باید در تلقی تعریف پُل به عنوان نقطه اشتراک همه صاحب‌نظران سنجشگرانه‌اندیشی احتیاط کرد.

به این ترتیب، از دیدگاه پل، سنجشگرانه‌اندیشی دانشی است شامل آنچه می‌تواند به شخص کمک کند تا اندیشیدن خودش را ارتقا دهد، اما خود وی معتقد است که چنین دانشی هنوز به صورت یک «رشته»^۱ در نیامده است. خود وی سنجشگرانه‌اندیشی را یک «حوزه فکری»^۲ می‌داند و حوزه فکری را چنین تعریف می‌کند: نظامی منطقی از معانی که هر کدام از بخش‌های آن با بخش دیگر رابطه متقابل دارد. هر حوزه فکری دارای یک منطقی یگانه و غایت‌ها، پرسش‌ها، اطلاعات، مفاهیم، نظریه‌ها، انگاشته‌ها، و لازمه‌های

۱. discipline

۲. domain of thought

متفاوت است [12, p. 21]. از دید او، «حوزه‌های فکری محدود به موضوعات دانشگاهی و رشته‌های دانشگاهی نیستند و غالباً ذیل آن‌ها تعریف می‌شوند. هر نظام منطقی از انگاره‌ها که با هم ارتباط متقابل دارند تشکیل چنین حوزه‌ای می‌دهند ... گاهی اوقات، یک حوزه فکری از درون یک موضوع دانشگاهی (یک حوزه فکری بزرگ‌تر) سر بر می‌آورد و به عنوان یک موضوع دانشگاهی جدید تثبیت می‌شود.» (Ibid). در مورد سنجشگرانه‌اندیشی می‌گوید:

[سنجشگرانه اندیشی] هنوز به عنوان یک رشته دانشگاهی شناخته شده است. در عوض، در حال حاضر، چند رشته برای در اختیار گرفتن کنترل آن رقابت می‌کنند (و غالباً آن را بر طبق منطق خودشان، که غالباً منطقی محدود است، تعریف می‌کنند). (Ibid).

طبعاً این سؤال پیش می‌آید که وی حوزه فکری سنجشگرانه‌اندیشی را ذیل کدام رشته می‌داند. وی پاسخ مستقیم و صریحی به این پرسش نمی‌دهد اما با توجه درونمایه رساله دکترای او که به گفته همکارش لیندا الدر زمینه‌ساز کار او در زمینه سنجشگرانه‌اندیشی شد می‌توان گفت که او سنجشگرانه‌اندیشی را ذیل فلسفه می‌داند. پُل در ادامه تعریف خود به «ساختارهایی که جزء ذاتی اندیشیدن هستند» اشاره می‌کند و البته اصطلاح‌های دیگری را هم برای اشاره به همین معنا به کار می‌برد: «بخش‌های اندیشیدن»، «عنصرهای اندیشه»، «عنصرهای استدلال» و «ساختارهای اندیشه». وی این «عنصرهای اندیشه» را چنین تعریف می‌کند: بخش‌هایی از اندیشیدن که در هر نوع استدلال [تفکر استدلالی] نهفته است یا پیش‌فرض گرفته شده است. عنصرهای مزبور اینها هستند: غایت، پرسش، اطلاعات، استنتاج، انگاشته، مفاهیم، لازمه‌ها، و نگرگاه [11, p. 24]. پُل مدعی است که این عناصر در هر اندیشیدن (یا، دست‌کم در هر اندیشیدن استدلالی) حاضر هستند. حال، سنجشگرانه‌اندیشی آن طرز از اندیشیدن است که فرد، اولاً، به این عناصر آگاه است و ثانیاً بر آن‌ها تسلط دارد. پُل در بخش پایانی تعریفش به «سنجه‌های فکری» اشاره می‌کند که در تصور او از سنجشگرانه‌اندیشی جایگاه ویژه‌ای دارد. وی در بخش قبلی تعریفش به ساختارهای اندیشیدن اشاره می‌کند و می‌گوید سنجشگرانه‌اندیشی مستلزم زمامداری ماهرانه (تسلط بر) این ساختارها و اعمال سنجه‌های فکری بر آنهاست. در جای دیگر از این بیان استفاده می‌کند: عنصرهای فکری باید «با توجه دقیق به سنجه‌های فکری جهان‌شمول مورد استفاده قرار گیرند.» [همان، ۳].

عنوان یکی از کتاب‌های مجموعه *راهنمای اندیشه‌ورزان*^۱ که نویسنده اصلی آن خود ریچارد پُل است *سنجه‌های فکری* است. وی در این کتاب توضیح می‌دهد که اصطلاح‌هایی که برای اشاره به سنجه‌های فکری به کار می‌روند ریشه در زبانی دارند که ما هر روزه به کار می‌بریم و در هر موضوع، رشته، و حوزه فکری بشر پیش‌فرض گرفته شده‌اند... [و] با آن که هر موضوع و هر رشته‌ای به طور ضمنی نیاز به رعایت سنجه‌های فکری را پیش‌فرض می‌گیرد، در بیشتر موارد، لازم است که به آن‌ها تصریح شود (تا به درستی بر آن‌ها نظارت شود).» در زبان روزمره، اصطلاح‌هایی که به عنوان سنجه کار فکری به کار می‌روند فراوان‌اند، اما پُل نه مورد از این سنجه‌های فکری را مهم‌تر می‌داند: وضوح، درستی، دقت، ربط‌داری، عمق، جامع‌نگری، منطق، اهمیت، و انصاف. پُل این سنجه‌ها را تخطی‌ناپذیر و جهان‌شمول می‌داند و معتقد است هیچ تفکری، اگر بخواهد تفکر صحیح و استوار باشد، نمی‌تواند آن‌ها را نادیده بگیرد.

۱۰. فضیلت‌های فکری در نظریه پُل

با آن که پُل در تعریف خود به فضیلت‌های فکری^۲ اشاره نمی‌کند، در کتاب *راهنمای کوچک/بزرگها و مفاهیم سنجشگرانه/اندیشی* که شامل سرفصل‌های نظریه او درباره سنجشگرانه‌اندیشی می‌شود به این موضوع پرداخته است. وی فضیلت‌های فکری را چنین تعریف می‌کند: ویژگی‌های ذهنی و منشی که برای تفکر و عمل صحیح لازم‌اند؛ ملکه‌های ذهنی و منشی که برای عقلانیت همراه با انصاف اهمیت اساسی دارند [12, p. 24]. پُل مدعی نیست که توانسته فهرستی جامع از این فضیلت‌های فکری به دست دهد، اما مهم‌ترین فضیلت‌های فکری را اینها می‌داند: تواضع فکری، شهامت فکری، همگامی فکری، استقلال فکری، صداقت فکری، پشتکار فکری، اطمینان به عقل، انصاف. پیش‌تر اشاره کردیم که برخی از صاحب‌نظران سنجشگرانه‌اندیشی را بر اساس ویژگی‌های فرد سنجشگر توضیح می‌دهند. پُل در تعریفش چنین کاری انجام نمی‌دهد اما، علاوه بر اشاره به مفهوم فضیلت‌های فکری، به عنوان نتیجه سنجشگرانه‌اندیشی، به برخی ویژگی‌های فرد سنجشگرانه‌اندیش اشاره می‌کند. وی می‌گوید یک سنجشگرانه‌اندیش ورزیده:

۱. *The Thinker's Guide Series*

۲. Intellectual traits

مسئله‌ها و پرسش‌های حیاتی مطرح می‌کند، و آن‌ها را با وضوح و دقت صورتبندی می‌کند؛
اطلاعات ربط‌دار را گردآوری و ارزیابی می‌کند و از انگاره‌های انتزاعی برای تفسیر کارآمد آن‌ها استفاده می‌کند؛
به نتایج و راه‌حل‌های مستدل می‌رسد و آن‌ها را با ملاک‌ها و سنجه‌های مربوط می‌آزماید؛
با ذهن گشوده، در چارچوب نظام‌های فکری گوناگون می‌اندیشد و، در صورت نیاز، انگاشته‌ها، لازمه‌ها، و پیامدهای عملی آن‌ها را بازشناسی و ارزیابی می‌کند؛
برای یافتن راه‌حل برای مسائل پیچیده، به نحو کارآمد با دیگران دادوستد فکری می‌کند [11, p. 2].

۱۱. جمع‌بندی تحلیل دیدگاه پُل

به نظر می‌رسد پُل مفهوم سنجشگرانه‌اندیشی را گسترش می‌دهد و آن را به «اندیشیدن صحیح» تبدیل می‌کند و قصد دارد سنجشگرانه‌اندیشی را به دانشی تبدیل کند شامل آنچه می‌تواند برای اندیشیدن در همه حوزه‌ها مفید باشد. مفهوم‌های محوری در تعریف او از سنجشگرانه‌اندیشی «ساختارهای اندیشیدن» و «سنجه‌های فکری» هستند. اما در نظریه او اجزاء دیگری همچون فضیلت‌های فکری و نیز ویژگی‌های فرد سنجشگر دیده می‌شوند و ورود این عناصر (که قبلاً گفتیم در نظریه کسانی همچون سیگل و بروکفیلد برجسته هستند) به نظریه او نوعی جامعیت می‌بخشد.

۱۲. تعریف رابرت انیس

رابرت انیس نیز یکی از کسانی است که در زمینه‌های گوناگون مرتبط با سنجشگرانه‌اندیشی کارهای زیادی انجام داده است؛ از مشارکت در بحث‌های نظری مرتبط با سنجشگرانه‌اندیشی تا موضوعات مرتبط با آموزش سنجشگرانه‌اندیشی تا مسائل اجتماعی و فرهنگی مرتبط با سنجشگرانه‌اندیشی، و نگارش کتاب شناخته شده سنجشگرانه‌اندیشی^۱ که، علاوه بر آنکه یک کتاب آموزشی است، نشان‌دهنده رویکرد او به سنجشگرانه‌اندیشی نیز هست. تعریف او از سنجشگرانه‌اندیشی بسیار مورد ارجاع قرار

۱. Rober Ennis, Critical Thinking, Prentice-Hall, 1996

می‌گیرد. فیشر آن را تعریفی پر کاربرد دانسته است. وی سنجشگرانه‌اندیشی را چنین تعریف می‌کند:

سنجشگرانه‌اندیشی اندیشیدن معقول و بازتابی است که متمرکز است بر تصمیم‌گیری در این مورد که چه کاری را بکنیم یا چه چیزی را باور کنیم [5, p. xvii].

نخستین عنصری که انیس به آن اشاره می‌کند «اندیشیدن معقول و بازتابی» است که در برخی از تعریف‌های قبلی (از جمله تعریف دیوئی) نیز بر آن تأکید شده است. اما انیس در تعریفش به مطلب دیگری نیز اشاره می‌کند که در تعریف‌های قبلی وجود ندارد. می‌گوید سنجشگرانه‌اندیشی «متمرکز است بر تصمیم‌گیری در این مورد که چه کاری را بکنیم یا چه چیزی را باور کنیم».

نقدی که می‌توان به تعریف انیس وارد کرد این است که عنصر «تصمیم‌گیری درباره‌ای» که چه کاری بکنیم» زائد به نظر می‌رسد. به تعبیر دیگر، مطرح کردن «اینکه چه کاری بکنیم» در عرض «اینکه چه چیزی را باور کنیم» نامناسب است زیرا اندیشیدن، در این بافت، در اصل، به تصمیم‌گیری (داوری) درباره‌ی درستی یا نادرستی باور مربوط می‌شود. تصمیم‌گیری درباره‌ی اینکه «چه کاری را بکنیم» در واقع نوعی از تصمیم‌گیری درباره‌ی درستی یا نادرستی باور است: تصمیم‌گیری درباره‌ی درستی یا نادرستی این باور که «فلان کار را باید انجام داد» یا «فلان کار را بهتر است انجام دهیم».

۱۳. ال‌ک فیشر؛ تفکر سنجشگرانه-خلاقانه

به عنوان آخرین تعریف، تعریف ال‌ک فیشر را بررسی می‌کنیم. وی سنجشگرانه‌اندیشی را چنین تعریف می‌کند:

سنجشگرانه‌اندیشی نوعی تفکر ارزشگذارانه است که هم سنجشگری و هم تفکر خلاقانه را شامل می‌شود و به طور خاص با کیفیت استدلالی که برای پشتوانگی یک باور یا عمل عرضه شده است سر و کار دارد. [6, p. 13]

فیشر سنجشگرانه‌اندیشی را نوعی «تفکر ارزشگذارانه» می‌داند و به نظر می‌رسد آنچه در ادامه تعریف آورده است به خوبی مشخص می‌کند که مقصودش از «ارزشگذارانه» بودن سنجشگرانه‌اندیشی چیست: سنجشگرانه‌اندیشی کیفیت تفکر و به طور خاص

«کیفیت استدلالی که برای پشتوانگی یک باور یا عمل عرضه شده است» را ارزشگذاری می‌کند. فیشر همین جا تکلیفش را با کسانی همچون ریچارد پُل مشخص کرده است، زیرا سنجشگرانه‌اندیشی را (۱) یک «نوع» تفکر می‌داند و نه یک «طرز» اندیشیدن و (۲) آن را مختص مقام «ارزشگذاری» می‌داند.

اما وی در ادامه به این نکته اشاره می‌کند که سنجشگرانه‌اندیشی هم سنجشگری و هم تفکر خلاقانه را شامل می‌شود. آیا این با مطلبی که فیشر قبلاً به آن اشاره کرده بود (ارزشگذارانه بودن سنجشگرانه‌اندیشی) تعارض دارد؟ پاسخ این پرسش بستگی دارد به مقصود او از اینکه سنجشگرانه‌اندیشی «هم سنجشگری و هم تفکر خلاقانه را در بر می‌گیرد.»

برای پاسخ دادن به پرسش ذکر شده باید بین دو مقوله تمایز قائل شد: مقوله اندراج مفهومی، از یک سو، و مقوله لزوم عملی، از سوی دیگر. گاه الف به لحاظ مفهومی در ب مندرج است بدین معنا که مفهوم ب بدون الف قابل تصور نیست. اما گاه الف به لحاظ مفهومی در ب مندرج نیست بلکه لازمه تحقق عملی ب است. اگر مقصود فیشر این باشد که تفکر خلاقانه به لحاظ مفهومی در سنجشگرانه‌اندیشی مندرج است ظاهراً با ارزشگذارانه بودن سنجشگرانه‌اندیشی در تعارض قرار می‌گیرد، زیرا، در نگاه نخست، به نظر می‌رسد که مفهوم تفکر سنجشگرانه از خلاقیت مستقل است، اما وی توضیحی می‌دهد که این تصور را منتفی می‌سازد. می‌نویسد:

برای آن که بتوانیم انگاره‌ها و استدلال‌ها را خوب ارزشگذاری کنیم غالباً لازم است که بتوانیم در زمینه امکان‌های دیگر، ملاحظات بدیل، گزینه‌های متفاوت و مواردی از این قبیل قوه تخیل و خلاقیت بالایی داشته باشیم. برای آنکه بتوانیم درباره موضوعات و مسائل به درستی داوری کنیم [...] لازم است که داوری خودتان را (در همان زمانی که در دسترس‌تان است) بر بهترین استدلال‌های ممکن استوار کنید و این کار غالباً مستلزم آن است که ملاحظات ربطداری غیر از آنچه عرضه شده است را در نظر بگیرید، به موضوعات و مسائل از نظرگاه‌های مختلف نگاه کنید، سناریوهای بدیل را تخیل کنید و، احتمالاً، اطلاعات ربطدار دیگری را بیابید. خلاصه اینکه، لازم است که به تمام معنا خلاق باشید.

در این قطعه، فیشر روشن می‌کند که مقصودش از شمول تفکر خلاقانه تحت سنجشگرانه‌اندیشی، اندراج مفهومی نیست؛ مقصودش این است که گاهی وقت‌ها، یا بسیاری وقت‌ها، (اما نه لزوماً همیشه) سنجشگرانه‌اندیشی عملاً مستلزم داشتن قدرت تخیل و خلاقیت است. بسیاری اوقات، مهم‌ترین ایراد یک استدلال این است که مبتنی بر همهٔ مقدمه‌های لازم نیست؛ بسیاری از ملاحظات و اطلاعات در آن مغفول واقع شده‌اند (اما استدلال ایراد صوری ندارد). در این گونه مواقع، اگر قدرت تخیل و خلاقیت نداشته باشیم ذهن ما متوجه آن ملاحظات، و تبیین‌های بدیل، نمی‌شود و، حتی اگر قویاً «احساس کنیم» که استدلال محل بحث ایراد دارد در مقابل آن دست و پا بسته‌ایم.

۱۴. نتیجه‌گیری

با مرور تعریف‌های عرضه‌شده در صد سال گذشته، متوجه می‌شویم که میان این تعریف‌ها (به عبارت دقیق‌تر، میان تصوّر صاحب‌نظران از سنجشگرانه‌اندیشی) مشترکاتی وجود دارد، اما تمایزهایی نیز وجود دارد که به آسانی نمی‌توان از آن‌ها چشم‌پوشی کرد. بارزترین نقطهٔ اشتراک کسانی که در این مقاله از دیدگاه‌های آن‌ها یاد شد، اشتراک آن‌ها در این «انگاشته»^۱ است که چیزی تحت عنوان سنجشگرانه‌اندیشی به عنوان یک دانش «عام» که در همهٔ رشته‌های دانش کاربرست داشته باشد و به ارتقای توانایی افراد در اندیشیدن صحیح و/یا قضاوت کمک کند امکان‌پذیر است. گفتنی است که این انگاشته معارضانی دارد. کسی همچون مک‌پک معتقد است که چنین دانشی وجود ندارد؛ دانشی وجود ندارد که شامل اصول یا مهارت‌های اندیشیدن در همهٔ حوزه‌ها بشود، و برای درست اندیشیدن در هر حوزه‌ای باید شرایط خاص درست اندیشیدن در همان حوزه تحقق پیدا کند. البته، در این‌جا، پاسخ کسی همچون ریچارد پُل این است که، علاوه بر آن شرایط خاص مربوط به هر رشته، شرایط عامی هم وجود دارند که سنجشگرانه‌اندیشی به آن‌ها می‌پردازد.

نقطهٔ اشتراک دیگر آن‌ها «اهمیت»ی است که از منظر فلسفهٔ آموزش و پرورش برای سنجشگرانه‌اندیشی قائل‌اند؛ و این نقطهٔ اشتراک را از جان دیوئی، نیای خودشان در قرن

۱. assumption

بیستم، به ارث برده‌اند. دغدغه اصلی دیوئی در فلسفه آموزش و پرورشش این بود که آموزش و پرورش باید به سمتی برود که افراد را برای اندیشیدن آماده کند. و اما تمایزهای این دیدگاه‌ها. از تمایزهای ظریف و تمایزهای موجود در نحوه بیان که بگذریم، از دو «حیث»، تمایزهای مهمی وجود دارد. تمایز نخست تمایزی است که از حیث گستردگی یا مضیق بودن مفهوم «سنجشگرانه‌اندیشی» برقرار است. از یک سو، کسانی مثل رابرت انیس، الک فیشر، و حتی خود دیوئی، به طور صریح یا ضمنی، بر وجه «ارزشگذارانه»ی سنجشگرانه‌اندیشی تأکید می‌کنند و سنجشگرانه‌اندیشی را به «اندیشیدن در مقام سنجشگری (نقد)» محدود می‌کنند و از سوی دیگر کسانی همچون گلیزر و پُل مفهوم سنجشگرانه‌اندیشی را به نحوی گسترش می‌دهند که عملاً با «تفکر صحیح» برابر می‌شود. به عبارت دیگر، در حالی که از دید دیوئی و... سنجشگرانه‌اندیشی قرار است به ما بگوید که در مقام سنجشگری باید چگونه عمل کنیم، از دید گلیزر و پُل، سنجشگرانه‌اندیشی صرفاً به مقام سنجشگری محدود نمی‌شود و در آفرینش فکری و... نیز مدخلیت دارد. روشن است که گلیزر و پُل (و صاحب‌نظران دیگری که در این راستا می‌اندیشند) سنجشگرانه‌اندیشی را، فی‌بادی‌النظر، از معنای واژه‌نامه‌ای‌اش عدول می‌دهند و فراتر می‌برند.

حال، در مقام داوری میان این دو گروه، می‌توان گفت که گرچه برداشت گروه نخست از سنجشگرانه‌اندیشی به معنای واژه‌نامه‌ای سنجشگرانه‌اندیشی نزدیک‌تر است، اما برداشت گروه دوم نیز قابل دفاع است. به این معنا که قائلان به برداشت دوم می‌توانند بگویند که اندیشیدن سنجشگرانه (سنجشگرانه‌اندیشی)، از آن‌جا که خودش را سنجشگری می‌کند، در راستای صحت گام بر می‌دارد و، به همین دلیل، با آن‌که به لحاظ مفهومی با اندیشیدن صحیح برابر نیست، به لحاظ مصداقی برابر است و، بنابراین، سنجشگرانه‌اندیشی با اندیشیدن صحیح مساوق است.

تمایز دوم تمایز دیدگاه‌ها از حیث تمرکز بر «اندیشیدن» یا «اندیشنده» است. در حالی که کسانی همچون دیوئی، پُل، انیس، و... بر ویژگی‌های «اندیشیدن»ی که سنجشگرانه است تمرکز می‌کنند، برخی دیگر همچون سیگل بر ویژگی‌های «اندیشنده»ی سنجشگر تمرکز می‌کنند.

در مقام داوری میان این دو گروه، به نظر می‌رسد که رویکرد کسانی که بر «اندیشیدن» تمرکز می‌کنند پذیرفتنی‌تر است زیرا از طریق ویژگی‌ها و ملکه‌های

فرد سنجشگر نمی‌توان دربارهٔ «نمونه»‌های اندیشیدنش (اینکه سنجشگرانه است یا نه) داوری کرد.

نکتهٔ مهم دربارهٔ تفاوت‌های این دیدگاه‌ها این‌که «تفاوت»‌شان از جنس «تناقض» یا «تضاد» نیست. بلکه از جنس «اختلافِ نظرگاه» یا از جنس «محل تأکید» است. برای مثال، در حالی که گروهی از صاحبان این دیدگاه‌ها بر ویژگی‌های فرد سنجشگر تأکید می‌کنند، گروه دیگر بر ویژگی‌های شیوه‌ای از اندیشیدن که باید سنجشگرانه دانسته شود تأکید می‌کنند. به همین دلیل (این‌که تفاوت‌ها از جنس «تناقض» یا «تضاد» نیست) این امکان وجود دارد که تعریف‌های گوناگون را در یک دیدگاه «فراگیر» گنجانند و این کاری است که، به گمان نگارندگان، در دیدگاه ریچارد پُل به نحو ناقص انجام شده است. اگر وی در تعریفش از سنجشگرانه‌اندیشی صرفاً به «اندیشیدن دربارهٔ اندیشیدن به قصد ارتقای اندیشیدن» اشاره می‌کرد و عنصر «خودسار تقابختی» را وارد نمی‌کرد، می‌شد گفت که این کار (ارائهٔ یک دیدگاه فراگیر) را تقریباً به طور کامل انجام داده است. در آن صورت، تمایز نخست از میان می‌رفت؛ البته به بهای یک دوپهلویی. و آن‌گاه، هم کسانی که به تعریف گسترده‌تر سنجشگرانه‌اندیشی قائل‌اند و هم کسانی که به تعریف مضیق‌تر آن قائل‌اند، می‌توانستند خودشان را مندرج در این تعریف ببینند.

تمایز مهم دیگر میان دیدگاه‌های صاحب‌نظران حوزهٔ سنجشگرانه‌اندیشی این بود که برخی از آن‌ها بر ویژگی‌های نوع یا شیوه‌ای از اندیشیدن که باید سنجشگرانه‌اندیشی دانسته شود تمرکز می‌کنند و برخی دیگر بر ویژگی‌های فرد سنجشگر. پُل در تعریف‌اش به ویژگی‌های فرد سنجشگرانه‌اندیش اشاره نمی‌کند، اما در بخشی از نظریه‌اش فهرستی از «فضیلت»‌های فکری که فرد سنجشگرانه‌اندیش باید داشته باشد (تواضع فکری، شهامت فکری، و ...) عرضه می‌کند و در جایی دیگر^۱ به برخی از ویژگی‌های فرد سنجشگرانه‌اندیش اشاره می‌کند.

بر همین اساس، به نظر نگارندگان، دیدگاه ریچارد پُل و تعریف او از سنجشگرانه‌اندیشی بر تعریف‌ها و دیدگاه‌های دیگر برتری دارد، زیرا متضمن تطفن به جمع‌پذیری بسیاری از مؤلفه‌هایی است که شاید در نگاه نخست جمع‌ناپذیر به نظر می‌رسند.

۱. رجوع کنید به صفحهٔ ۲۱ همین مقاله.

و آخرین نتیجه‌گیری. این مقاله نشان می‌دهد که سنجشگرانه‌اندیشی صرفاً مسئله‌ای آموزش‌شناختی^۱ نیست. از نظر نگارندگان، این نتیجه‌گیری از همهٔ نکته‌های پیشین که در این بخش به آن‌ها اشاره شد مهم‌تر است. دلیل «اهمیت» ویژه و برجستهٔ این مطلب انگاشته‌ای است که تقریباً در همهٔ نوشته‌های فارسی‌زبان دربارهٔ سنجشگرانه‌اندیشی وجود دارد. تا آن‌جا که نگارندگان این مقاله بررسی کرده‌اند، تقریباً در همهٔ این نوشته‌ها، اعم از ترجمه و تألیف، چپستی سنجشگرانه‌اندیشی مفروغ عنه گرفته شده و به گونه‌ای سخن رفته است که گویی تنها مسئلهٔ مطرح دربارهٔ سنجشگرانه‌اندیشی چگونگی آموزش آن در مدرسه‌ها و دانشگاه‌ها و رواج آن در جامعه است. به این ترتیب، سنجشگرانه‌اندیشی صرفاً مسئله‌ای آموزش‌شناختی یا حداکثر مسئله‌ای در حیطهٔ فلسفهٔ آموزش و پرورش تصور می‌شود. حال آنکه، چپستی نوع یا شیوه‌ای از اندیشیدن به نام «سنجشگرانه‌اندیشی» و چپستی دانشی با این عنوان و امکان و شرایط تحقق این دانش موضوعی است که نیازمند تحقیق در شاخه‌های گوناگون فلسفه است.

فهرست منابع

- [1].Bowell, T. Kemp, G (2010). *Critical Thinking; A Concise Guide*. Routledge.
- [2].Brookfield, Stephen D (1987). *Developing Critical Thinking*. Milton Keynes, SRHE and Open University Press.
- [3].Dewey, John (1910). *How We Think*. Boston, Mass, D. C. Health and Co.
- [4].Elder, L. *Richard W. Paul: A Biographical Sketch*, published in criticalthinking.org.
- [5].Ennis, R (1996). *Critical Thinking*. Prentice-Hall.
- [6].Fisher, Alec (2001). *Critical Thinking: An Introduction*. Cambridge: Cambridge University Press.
- [7]. Flavell, J. H (1979). *Metacognition and cognitive monitoring: A new area of cognitive-developmental inquiry*, *American Psychologist*.
- [8]. Glaser, E (1941). *An Experiment in the Development of Critical Thinking*. Teacher's College, Columbia University.
- [9]. Jill, L (1998). *Thinking Clearly; A Guide to Critical Reasoning*. New York, Norton & Company, Inc.
- [10].Moon, J (2008). *Critical Thinking; An Exploration of Theory and Practice*. Routledge.
- [11].Paul, R. Elder, L (2009). *The Miniature Guide to Critical Thinking Concepts and Tools*. The Foundation for Critical Thinking.
- [12].Paul, R and Elder, L (2009). *A Glossary of Critical Thinking Terms and Concepts*. Foundation for Critical Thinking Press.

^۱. pedagogical

- [13]. Siegel, Harvey (1990). *Educating Reason: Rationality, Critical Thinking and Education*. London, Routledge.